

# طعمه محله



## شهر در شهر

ویژه محله رهنان

۸ هذا حمام، هذا سینما

۵ تمثال شهر

۳ آنچه در رهنان گذشته و می‌گذرد

۲ خیابان دکورا تپو اصفهان!

### سراغاز

زندگی می‌کردند و با آدم‌های آن طرف این ویتترین‌های زیبای مد روز هم صحبت شدیم. این آدم‌ها و خیابان‌ها و کوچه‌پس‌کوچه‌ها هنوز همان بوی اصالت و ویژگی‌های رهنانی بودن را در خود حفظ کرده‌اند. شاید خوانندگان بعد از خواندن مطالب، این پرسش برایشان مطرح شود که بعضی از اماکن با اشخاص مهم رهنانی به این پرونده از هم محله راه نیافته‌اند. باید اینگونه پاسخ دهیم که با توجه به فضای کار، تلاشمان بر این بوده تا آنچه را که قبلاً دیگران زحمت بررسی و نوشتنشان را کشیده‌اند کنار گذاشته و موارد دیگری را مدنظر قرار دهیم تا ما حاصل تحقیق ما، در کنار کوشش‌های افراد دیگر قرار بگیرد و خوانندگان رهنان را از زاویه‌های مختلف بخوانند.

اصفهان شهری است وسیع و این ویژگی به بعضی از محله‌هایش نیز به ارث رسیده است؛ رهنان یکی از این محله‌هاست. برخلاف تصور بعضی از مردم که رهنان را فقط با بازار مبلیش می‌شناسند و حتی فکر می‌کنند رهنان در همین خیابان خلاصه می‌شود، این محله این‌گونه نیست. باید بگوییم این قسمت فقط بخش کوچکی از خیابان‌های محله رهنان را شامل می‌شود. بنابراین ما در قالب گروه هم‌محله، در این شماره با توجه به زمان و هدفی که داشتیم، به موضوع‌هایی فراتر از بازار مبلی رهنان توجه کرده و به چندین محله آن طرف‌تر هم رفتیم که هیاهوی دیگری داشتند. درواقع از بازار مبلی عبور کردیم و رفتیم به مرکز رهنان و مردمانی را دیدیم که در چند قدم آن‌سوتر بازار

# خیابان دکوراتیو اصفهان!

غروب در راسته مبیل فروش های اصفهان چه خبر است؟

صندلی هایی که چیده اند بیرون، لب جدول جوی آب نشسته و اختلاط می کنند. پشت شیشه اغلب مغازه ها یک برگه چسبانده شده: ورود همکار ممنوع! لطفا تلفن همراهتان را بگذارید توی جیبتان! عکس برداری ممنوع! اجناس نقد و اقساط به فروش می رسد!

همه این ها نشان می دهد رقابت تنگاتنگی توی شریف برپاست، اما بازار مثل سابق داغ نیست. جابه جا مغازه های تعمیر مبیل به چشم می خورد و پارچه فروشی و گارازهایی که به جای ماشین در آن ها مبیل تعمیر می کنند! سر سیمونی فروشی ها خلوت است، کسی دلش بچه نمی خواهد! مجتمع ایران مبیل و بازار مبیل هم تک و توک مشتری دارند. بالین حال کاسب ها یکی یکی چهارپایه ها را می گذارند زیر پا و می روند بالا و لامپ های بزرگ خیاری را روشن می کنند. پیاده روها می شود غرق نور. سرویس خواب ها بیدار می شوند. مبیل های تخت خواب شو خودشان را پشت و پشتر بغل می کنند. مبیل های راحتی لم می دهند به هم. مبیل های استیل برق می زنند. جابه جا بانک ها در کساد بازار جای پایشان را باز می کنند. ماشین های حمل مبیل، توی کوچه ها و دم کارگاه ها، مبیل بار می زنند و تخت خواب خالی می کنند. آدم هوس مهمانی می زند به سرش، دلش می خواهد «عسلی بخورد» و لم بدهد روی راحتی اما فقط می شود بوی چوب و رنگ و روغن خورد، بس که شمار مغازه های غیر مبیلی کم است. اینجا خیابان دکوراتیو اصفهان است و مردم در رفت و آمدند و تماشا. خانواده ها و زوج ها دست همدیگر را گرفته اند و از این مغازه به آن یکی می روند و می آیند.



و رونق دهد سر چراغ و بازار را در این عصر کم مشتری. اغلب کسبه در دو حالت نشسته اند، یا تپه دکان اند و سرشان توی موبایل است یا دسته ای توی پیاده رو جمع شده، کنار مبیل

آن ها بوی پول و چوب و رنگ و اسپری می آید بیرون. نئون های قرمز و آبی اش در تنگ غروب که برای تماشا می روم می درخشند و بوی اسفند در هوا موج می زند، بلکه بترکاند چشم حسود

به بورس میز و صندلی و تخت و کمند و در و دکور و سیمونی و کالای خواب هم شناخته می شود؛ محله رهنان. خیابان شریفی دارد که در اصلی و فرعی هایش ده ها و ده ها مغازه هست که از



عادل امیری

اینجا خیابان دکوراتیو اصفهان است و مردم در رفت و آمدند و تماشا. خانواده ها و زوج ها دست همدیگر را گرفته اند و از این مغازه به آن یکی می روند و می آیند.

## بازهم پای پایتخت در میان است

بازار مبیل تهران یا رهنان؟



هاجر مهرجویان

گویی ساکنان این بازار بزرگ مبیل که خودشان می توانند قطب مهم کشور در این زمینه باشند و حتی با استادان و کارگاه های چوبی که دارند می توانند بازارهای دیگر را زمین بزنند، پذیرفته بودند باید به سمت تهرانی شدن بروند



به دنبال ندارد. مردم راه تهران و یافت آباد را بهتر از رهنان بلدند. حتی تلویزیون نیز مدام از بازار مبیل یافت آباد می گوید. آن ها پذیرفته اند اگر می خواهند تا چند وقت دیگر در این رقابت تنگاتنگ سقوط نکنند باید تغییر کنند. باید طرح کله شیرها را به گل و بلبل ها تغییر دهند. این روزها این تغییر آرام را حتی در شکل و فرم مغازه هایشان می بینم؛ و پشترهای آن چنانی با مبیل های مخملی، حتی اسم مغازه ها هم جدید شده است، از «پویانسان مبیل» سابق به آداک، آکادو، آرشین، دایا، میکادو و اسم های به روز شده دیگر. این ماجرا تا کجا ادامه دارد نمی دانم. اما می دانم ما انسان های امروز به دنبال تبلیغ و تنوع می رویم. هر جا که این دو ما را هدایت کنند صف می کشیم. فرقی نمی کند کنار گوشمان باشد یا جایی دورتر.

مرکز اول و آخر خرید خود می دانند و در همان جا آن قدر می گردند تا مدل مورد نظر خود را پیدا کنند. دسته ای از مغازه دارها نیز می گفتند ما هویت خود را نفروخته ایم و جنس ما مال همین اصفهان است و از دل همین کارگاه های آخر شریف بیرون می آید. درباره تهران هم حرف جالبی می زنند: «مردم گول قیمت های پایین تهران را می خورند و روانه بازارهای آنجا می شوند، ولی یک بار که بخردند می فهمند کیفیت که مدنظر آن هاست، در آن اجناس وجود ندارد.» کمالینکه دسته ای از خریداران نیز که قبلا از تهران خریده کرده، ولی باز به بازار مبیل اصفهان رجوع کرده بودند، همین را می گفتند. اما چیزی که این روزها در رهنان دیده می شود، این است که آنجا دوران گذاری را طی می کند. کاسبان این جزیره چوبی فهمیده اند که این روند برای آن ها اتفاق خوشایندی را

رهنان را شهرستانی که مبیل های مد روز ندارد. ولی تهران هر روز مدل های جدید را با پارچه ها و طرح و رنگ های متنوع به نمایش می گذارد، چیزی که شاید نسل جدید آن هم با این تنوع دکوراسیونی که هر روز از شبکه های اجتماعی می بینند بیشتر می پسندند. برای فهم بهتر این قضیه به سراغ مغازه دارهای خیابان شریف رفتم. وقتی از آن ها جویای این قضیه شدم جالب بود که دسته ای از مغازه دارها نیز معتقد بودند تهران بهتر است. حتی دسته ای از آن ها به اینکه وسایل مغازه های خود را از تهران می آورند تأکید می کردند. گویی ساکنان این بازار بزرگ مبیل که خودشان می توانند قطب مهم کشور در این زمینه باشند و حتی با استادان و کارگاه های چوبی که دارند می توانند بازارهای دیگر را زمین بزنند، پذیرفته بودند باید به سمت تهرانی شدن بروند. خبری از اینکه اصفهان نیز می تواند سبک خودش را داشته باشد در بین فروشندگان آنجا نیست. از چندتایی از فروشندگان که دلیل این قضیه را پرسیدم، می گفتند اصفهان فقط مدل کله شیر می زند و از منبت کاری های آن چنانی خبری نیست. اما در این میان خریداران و فروشندگانی نیز هستند که بازار مبیل اصفهان را

از اسپرت گرفته تا تاج و عجاج دارهای آن چنانی و سلطنتی، از ساده و ممت گرفته تا زرق و برق دارهایی با پوشش طلائی، از قیمت های مناسب گرفته تا قیمت های آن چنانی، تنوعی بسیار که می تواند درصد زیادی از همه سلیقه ها را پوشش دهد. من بازار مبیل اصفهان را این گونه می بینم، ولی بالین حال بسیاری برای خرید مبیل خانه خود به بازار مبیل تهران می روند. این روزها از زوج های جوان یا خانواده هایی که می خواهند خانه خود را مطابق با مد روز بچینند می شنوم که ترجیح می دهند مبلمان جدیدشان را از بازار مبیل یافت آباد تهران بخرند. اما چرا اصفهانی ها ترجیح می دهند با وجود مرکز مبیل و سرویس خواب فروشی هایی چون رهنان که تا چشم کاری می کند وسایل چوبی می فرورند، باز زحمت تهران رفتن را به خود بدهند و با وجود قیمت بار و سختی مسیر و اینکه وسایلشان درست به دستشان برسد یا نرسد و مشکلات دیگر، آنجا را قلمرو زیبایی و سرزمین عجایب می دانند؟! وقتی دلیل این تصمیم را از آن ها جویا شدم، پاسخ دادند که در بازار رهنان تنوع کم بوده و نیازهای آن ها را برطرف نکرده است. آن ها یافت آباد را کشور مبیل ها می بینند و

# آنچه در رهنان گذشته و می‌گذرد

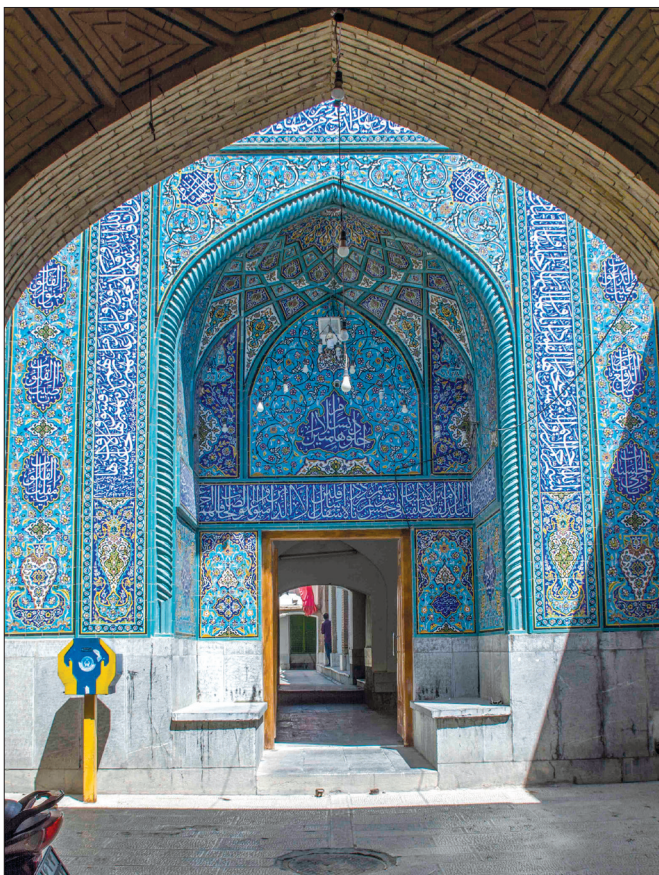
گفت‌وگو با دکتر باباصفیری، یکی از بزرگان رهنان



افسانه دهگامه



زمانی می‌گفتند رهنان توانایی و استعداد ایجاد یک تیپ کامل رزمی را از لحاظ فرماندهان عالی‌رتبه و نیروهای زبده در جنگ دارد که از جمله آن‌ها می‌توان به فریدون بختیاری، قائم‌مقام لشکر ۲۵ کر بلا اشاره کرد



داشته. پوشش زنان هم بیشتر «چاپ‌به» همان چاقچور بوده که خب بعدها تبدیل به چادر شده است.

## رهنان، اکنون

این منطقه با توجه به پیشینه کهنی که در دل تاریخ ایران دارد و تأثیرگذاری که قبل و بعد از انقلاب داشته متأسفانه امروزه جزو شهرهای حاشیه‌ای اصفهان شده و همین باعث شده مقداری مغفول واقع شود. در واقع، آن‌طور که باید و شاید درخور حق و شأن مردم این منطقه است، به آن رسیدگی نشده و تفاوت فاحشی بین امکانات شهری در این منطقه و مناطق دیگر اصفهان است. این منطقه استعداد بسیار زیادی از لحاظ پرورش نیرو دارد؛ مثلاً در عرصه ورزش‌هایی مانند فوتبال، تکواندو، هندبال، کوهنوردی و غیره چهره‌های ملی و بین‌المللی شاخصی این منطقه پرورش داده است ولی متأسفانه یک ورزشگاه یا یک زمین چمن خوب درست و حسابی ندارد. همه این مسائل دست‌به‌دست هم داده‌اند که آمار بزهکاری‌های اجتماعی در این منطقه بالا برود و خطر آفرین بشود هم برای مردم این منطقه و هم شهر اصفهان.

امیدواریم که مسئولان امر، به‌خصوص شهرداری اصفهان، توجه ویژه به این مسئله داشته باشند، به این لحاظ که اگر بخواهند شهر اصفهان امنیت داشته باشد، باید در حاشیه آن امنیت برقرار شود و مشکل حاشیه‌نشینی در این شهر به وجود نیاید.

چند هزارتایی از گوسفند را در آنجا مشاهده می‌کردیم، ولی امروزه به دلیل اینکه رهنان به اصفهان ملحق شده و مردم بیشتر در این ناحیه به صنعت‌گری، میل‌سازی و منبت‌کاری و از این دست کارها رو آورده‌اند، کمتر دام به این میزان در این ناحیه نگهداری می‌شود.

## آداب و رسوم

مراسم و آیین‌های مذهبی مثل زنجیرزنی و سینه‌زنی و تعزیه‌خوانی همیشه در این منطقه مورد توجه بود و حتی تعزیه‌خوان‌های بزرگی نیز در رهنان وجود داشتند. زنجیرزنی در رهنان سبک خاصی دارد که حتی ثبت ملی شده و بسیار زیبا و چشم‌نواز است. این سبک از زنجیرزنی فقط مختص خود رهنان است. تا حدود بیست سال پیش رسم بر این بود که روزهای عاشورا و تاسوعا عزاداران یک محله به محله دیگر می‌رفتند و در روز ۲۸ ماه صفر محله‌ای که عاشورا مهمان بود، پذیرای محله‌های دیگر می‌شد. آداب ازدواج در این منطقه هم تفاوت‌هایی جزئی با شهر اصفهان دارد. مثلاً در قدیم به این صورت بوده که عروسی را خانواده دختر جدا و خانواده پسر هم جدا برگزار می‌کردند و بعد داماد به دنبال عروس می‌رفته و آن را با خود به خانه می‌آورده است. در آداب و رسوم مربوط به مهریه و قباله هم مراسم خاصی وجود دارد. پوشش قدیمی مردان قبا و کلاه نمادی و شلوار دبیت بوده که کاملاً جنبه روستایی

دوران جنگ هم باینکه این منطقه حدود سی یا سی و پنج هزار نفر جمعیت داشته اما بیش از پانصد شهید، دو هزار جانباز، پنجاه آزاده و چندین هزار رزمنده تقدیم کشور و انقلاب کرده است. زمانی می‌گفتند این منطقه توانایی و استعداد ایجاد یک تیپ کامل رزمی را از لحاظ فرماندهان عالی‌رتبه و نیروهای زبده در جنگ دارد که از جمله آن‌ها می‌توان به فریدون بختیاری، قائم‌مقام لشکر ۲۵ کر بلا اشاره کرد. برای اطلاعات بیشتر درباره رهنان کتاب‌هایی هم چاپ شده، از جمله کتاب «رهنان دیار هزارساله» نوشته محمدحسن یاری که می‌توانید به آن رجوع کنید.

## آموزش و تحصیل

من دوران مدرسه خود را در اصفهان سپری کردم و متأسفانه در رهنان نبودم. نه به این دلیل که رهنان مدرسه نداشته باشد، منتهی پدر بنده حساسیت خاصی در مورد تحصیل ما داشتند. مغازه پدر من در نزدیکی مسجدسید بود و به همین دلیل من هم در مدرسه‌ای در همان نزدیکی کنار بازارچه بیدآباد به نام مدرسه جعفری تحصیل کردم. ما هفده نفر بودیم که از رهنان به این مدرسه می‌رفتیم و شاید جالب باشد برایتان که مثلاً من و دکتر زانی تمام دوران تحصیل، یعنی از دوران دبستان تا دبیرستان را با هم گذرانیم. از سال حدود ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵ ما مسیر شش کیلومتری رهنان تا مدرسه را با دوچرخه، ماشین و یا گاهی پیاده می‌رفتیم و می‌آمدیم.

رفت‌وآمد آن زمان مردم رهنان از جاده قدیم صورت می‌گرفت که امروزه به آن خیابان شهیدان گفته می‌شود و در واقع مردم کمتر از جاده امام خمینی و یا کهکندز استفاده می‌کردند. در آن زمان ماشین‌های فورد قدیمی وجود داشتند که تقریباً شبیه ون‌های امروزی بودند و جلوی قهوه‌خانه که الان به آن فلکه شاهد می‌گویند مسافران را سوار می‌کردند. کرایه‌شان یک ریال یا ده شاهی بود و مسافران را چهارسو (جلوی بیمارستان آیت‌الله کاشانی امروزی) پیاده می‌کردند. من مسیر رفت را با موتور پدرم تا مغازه می‌آمدم و از مسجدسید تا مدرسه را پیاده می‌رفتم. گاهی تا شب منتظر می‌شدم پدرم کارش تمام شود و با هم برگردیم و گاهی هم با دوست‌هایم با همین ماشین‌ها و یا پای پیاده این مسیر شش هفت کیلومتری را برمی‌گشتیم.

درباره بافت محلی خود رهنان اگر بخواهم صحبت کنم باید بگویم که این ناحیه بافت سنتی خود را تا حدودی حفظ کرده است و صنایع‌دستی آن هنوز هم در این منطقه تولید می‌شوند. کشاورزی و دامداری هم تا حدی در این منطقه هنوز وجود دارد. هرچند دامداری بیشتر به شکل امروزی درآمده است و به اطراف رهنان منتقل شده. چون من یادم است در دوران کودکی گله‌های

این روزها رهنان را با بزرگان و استادانی که اهل این محله هستند می‌شناسند؛ دکتر محسن زانی، دکتر علی اصغر باباصفیری، دکتر محمد خاقانی (استاد عربی دانشگاه اصفهان)، دکتر قاسم نوروزی (استاد علوم تربیتی دانشگاه اصفهان)، دکتر جعفر سلطانی (استاد دانشگاه صنعتی اصفهان) و... برای اینکه درباره رهنان و گذشته آن بیشتر بدانیم با دکتر باباصفیری، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان گفت‌وگو کردیم.

## رهنان در تاریخ

منطقه رهنان یکی از آبادی‌های بسیار کهن اصفهان محسوب می‌شود که نام آن در کتب حداقل هزار سال پیش نیز آمده است. البته ما مدارک و شواهدی داریم که نشان می‌دهد این منطقه بسیار قدمت بیشتری دارد. حتی در وجه تسمیه رهنان نیز بعضی معتقدند که با کلمه «ورث‌غنه» و «وره‌رام» که اصل کلمه بهرام (پادشاه ساسانی) است، ارتباط دارد و در حقیقت یک نوع ریشه ساسانی برای آن در نظر می‌گیرند. اسناد و مدارک موجود، رهنان را از قرن چهارم تا ششم هجری در اوج این شکوفایی می‌دانند. حتی ما در دوره صفوی هم می‌بینیم فلاسفه بزرگی همچون احمد بن صاحب فصول رهنانی و میرزاعلی رهنانی که در زمان خودشان استادان بنام و بزرگی بودند در این منطقه زیسته‌اند و آثاری از آن‌ها به جای مانده است. در قسمتی از کتاب تذکره‌ای که توسط تقی‌الدین کاشی نوشته شده، آمده که در آن زمان، در رهنان بیش از صد شاعر دارای تخلص وجود داشته. در ادامه، تعدادی از آن‌ها را هم نام می‌برد مثل امیرشاهکی رهنانی، میرنصر رهنانی و بعضی‌های دیگر و شعرهای این‌ها در کتاب‌های متعددی مانند تذکره نصرآبادی که از تذکره‌های بسیار معتبر دوره صفویه است وجود دارد. مرحوم احمد گلچین معانی در کتاب «کاروان هند» خود، به شاعران رهنانی‌ای اشاره می‌کند که حتی به هند رفته‌اند، مثل راهب رهنانی. همچنین بزرگان بنامی در حوزه خوشنویسی نیز در این منطقه زیسته‌اند. حالا اینکه چرا این منطقه با وجود این همه اشخاص بزرگ و عالمان و اندیشمندان بنام، مهجور و گمنام مانده شاید بیشتر به دلیل نزدیکی آن به خود شهر اصفهان باشد. اگر بین اصفهان و رهنان فاصله وجود داشت و این نزدیکی نبود، شاید این منطقه هم دارای تشخص بیشتری می‌بود.

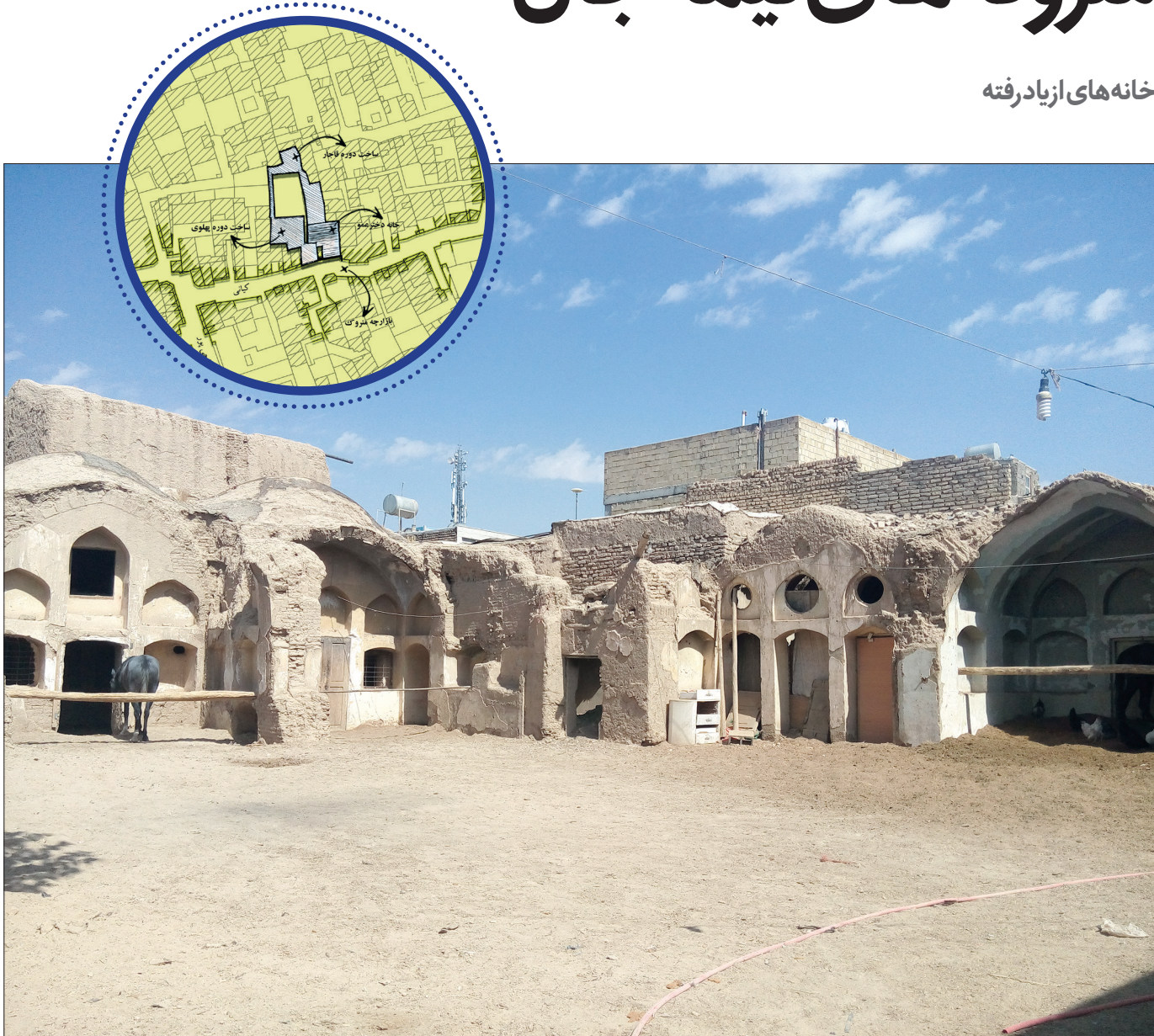
در دوران معاصر هم منطقه رهنان افراد بزرگی را به خود دیده است. حتی بر اساس اسناد و مدارک به‌دست‌آمده از ساواک، رهنان جزو سه منطقه مهم امنیتی و یکی از قطب‌های تحولات سیاسی بوده است. در

# متروکه‌های نیمه‌جان

خانه‌های از یادرفته



عباس گیانی



کمی تغییر و دستی به سروصورت این خانه کشیدن، هم غبار از اصالت‌های از یادرفته می‌روید، هم جلوی نابودی خروار خروار منابع طبیعی این کشور را خواهد گرفت

آن، پهلوی ساخت است، موجودی پدر این بخش را خودش دست‌به‌کار شده و با سبک و سیاق دوره پهلوی، با آجر از نو ساخته است. خانه دخترعمو، دقیقا بخش شرقی خانه می‌شود، از حیاط خانه موجودی مشخص است. آقای موجودی تکمیل می‌کند که گویا آن خانه هم سرهمین خانه بوده و این دو به یکدیگر راه داشته است.

مالکیت و حواشی وابسته به آن، سهم قابل‌توجهی در متروکه‌شدن و ماندن خانه موجودی و سایر بناهای ارزشمند و به‌دردبخور این منطقه و شهر دارد. خانه چند ورثه دارد و هر کاری که در این خانه بخواهد انجام شود، باید تمام وراثت راضی باشند و همین مسئله کار را دشوار و پیچیده می‌کند. این خانه و بسیاری از خانه‌های دیگر در رهنان یا هر نقطه‌ای از ایران متروکه خواهند ماند و چون انسانی نیرومند که کسی از آن بهره‌ای نمی‌برد و در کنج عزلت پیر می‌شود و می‌پوسد، در حال نابودی است. کمی تغییر و دستی به سروصورت این خانه کشیدن، هم غبار از اصالت‌های از یادرفته می‌روید، هم جلوی نابودی خروار خروار منابع طبیعی این کشور را خواهد گرفت.

خانه موجودی همچنان نفس می‌کشد...

با آقای موجودی پله‌ها را پایین می‌آییم، زیر پله‌ها نیمچه راهی به فضایی فراخ و البته سقف‌دار ختم می‌شود. شبیه یک انبار یا شاید هم مطبخ بزرگ، در حال حاضر هم از دست دوستداران عتیقه، جان سالم به‌در نبرده و با چاله‌هایی مزین شده است. از در آهنی خانه دخترعمو خارج می‌شویم. میان کارگاه آقای موجودی و خانه دخترعمو، در آهنی زنگ‌زده‌ای قرار دارد؛ ورودی همان خانه موجودی‌ها، از فضای دالان‌مانند پراز خرت‌وپرت رد شدیم، به فضای درونی خانه رسیدیم. خانه‌ای سه‌طرف ساخت، البته به نظر می‌رسد که زمانی خانه چهارطرف ساخت بوده و به‌مرور زمان بخش غربی آن از میان رفته است، این را از طاقچه‌های مستطیل شکلی می‌گویم که بر دیوار جبهه غربی خانه، به‌جای مانده. خانه متروکه و در حال حاضر اسطبل اسب و مرغدانی است. در جبهه شمالی و شرقی خانه اسب نگهداری می‌شود. کف حیاط پر است از کاه و یونجه‌هایی که تقریبا بیست سی سانتی‌متری عمق دارد، به‌قدری که نشانی از کف حیاط خانه نیست و آقای موجودی روی همان کاه و یونجه‌ها با پایش موقعیت حوض را نشان می‌دهد. ساخت خانه گویا به دوره قاجار بازمی‌گردد، اما جبهه جنوبی

می‌خواهد فضای درونی خانه موجودی‌ها را به من نشان دهد. اما پیش از آن، خانه کناری را که تغییرات بسیاری کرده و ساختارش به‌کل عوض شده است، نشانم می‌دهد. ده‌تایی پله می‌خورد تا به فضای ایوان‌مانندی می‌رسیم. ایوان با تیغه‌ای، دونیم شده است. خانه متعلق به موجودی‌هاست، دخترعموی آقای موجودی. البته بیشتر به اتاقی بزرگ می‌ماند. مساحت خانه ۱۸۰ متری می‌شود. در حال حاضر، از آن بنای زیبا، آرایه‌های کمی به‌جای مانده است که به‌سختی از بیرون خانه دیده می‌شود، مثل شیر سرچوبی سقف خانه که با کبوترهای چوبی دو در میان نشسته زیر سقف و «یا ابا عبدالله»‌های حک شده روی چوب‌ها، تزیین شده و نقاشی‌هایی که تک‌توک از زیر رنگ سفید کشیده شده روی تمام دیوارها سربرآورده است.

دخترعمو که پیرزنی خوش‌برخورد است، تعریف می‌کند از زیبایی‌های خانه و حتی می‌گوید که در زمان ظل‌السلطان، داروغه در این خانه خراج‌ها را از اهالی رهنان جمع‌آوری می‌کرده است. صحت و سقم این گفته به کنار، داستان‌ها چه واقعی و چه خیالی، روح را در کالبد و تک‌تک خشت و آجرهای هر خانه‌ای می‌دمد.

گوشه‌کنار این شهر آن قدر عادی و هم‌رنگ نشسته و خود را پشت یکدیگر پنهان کرده‌اند که گویی وجود خارجی ندارند و به‌محض اینکه زمین مهیای زایمان آپارتمانی شد، آه‌افسوس‌ها گوش ابرها را کر می‌کند که ای‌وای، ای‌وای.

نمونه‌ای از آن‌ها در شمال شرقی حمام و مسجد جامع رهنان قرار گرفته است، در فاصله تقریبی ۴۰۰ متری از این دو عنصر تاریخی. خانه را به نام مالک آن، «خانه موجودی» می‌نامم. اما نه یک مالک، بلکه ارثی که حالا به فرزندان موجودی پدر رسیده است. مساحت خانه به ۷۵۰ مترمربع می‌رسد. آقای منصور موجودی، در آن راسته بازارچه متروکه که ۱۰۰ متر درازا دارد، همچنان در کارگاه خود را باز می‌کند؛ می‌گوید: شغل من «خم‌کاری» محسوب می‌شود. ورق فلزی را در گیره‌ای چرخان قرار می‌دهد و با ابزار میله‌ای شکل، در آن خم و قوس‌هایی ایجاد می‌کند تا آن ورق مسطح نقره‌ای‌رنگ، تبدیل به سینی عمق‌دار کوچکی شود تا پس از خم‌کاری، در بازار اصفهان و میدان نقش جهان، جزئیات بیشتری به آن افزوده شود. راسته بازارچه متروکه است؛ جز مغازه آقای موجودی و یک نانواپی و یک کارگاه میل‌سازی که هنوز قفل در آن‌ها زنگ نزنده است.

# تمثال شهر

محله‌ای که یک شهر کوچک است



بزرگ‌تر از مقیاسی است که ما از محله در ذهن داریم. رهنان درواقع یکی از روستاهای اطراف اصفهان بود، مدتی هم زیر نظر شهرستان خمینی شهری اداره می‌شد و در تقسیم‌بندی‌های جدید شهری به‌عنوان یکی از محله‌های اصفهان شناخته می‌شود. این محله شامل چهار محله کوچک‌تر است و خیابان‌های اصلی و فرعی آن، در مقیاس محله، نقشی مشابه خیابان‌های شهر ایفا می‌کنند. خیابان اصلی محله، خیابان ابوذر، خیابان بین محله‌های ماشاده، زاجان، طاحونه و چارشاق است. بانک، درمانگاه، سینما، ساختمان نظام‌مهندسی و واحدهای تجاری متعددی مثل مغازه فروش لوازم جشن تولد، لوازم بهداشتی، لوازم خانگی و موبایل و وسایل الکترونیکی در خیابان ابوذر کنار هم قرار گرفته‌اند. فعالیت‌هایی که کنارهم قرارگرفتن آن‌ها را در خیابان‌های اصلی شهرهای بزرگ نیز می‌بینیم، با این تفاوت که در خیابان ابوذر محله رهنان با زرق و برق کمتری به نمایش درآمده‌اند. خیابان ابوذر حتی به بافت تاریخی و مرمت‌شده رهنان نیز نزدیک است و همین نقش مرکزی و محوری آن در محله را تقویت می‌کند.

تعاریف عمومی زیادی از واژه محله ارائه شده که یکی از آن‌ها عبارت است از: «محله شهری به‌عنوان بخشی از شهر تعریف می‌شود که دارای لبه‌های کارکردی یا فضایی هویت‌مند و ترکیب عملکردهای کوچک‌مقیاس باشد.» این تعریف و موارد مشابه آن با تصور کلی بیشتر از محله، هم‌خوانی دارد. همان‌طور که تعریف نشان می‌دهد، عملکردهای درون محله‌ها کوچک‌مقیاس‌اند و بیشتر در محدوده همان محله پاسخ‌گوستند. اما محله‌هایی هم هستند که یک عملکرد، کاربری یا فعالیت خاص آن‌قدر در آن‌ها رشد می‌کند که از مرزهای محله فراتر می‌رود و تبدیل به شناسه‌ای در مقیاس شهر و حتی بزرگ‌تر از آن می‌شود. علاوه بر آن، محله‌ها می‌توانند مرزهایی به‌مراتب بزرگ‌تر از تصور رایج ما داشته باشند. مثلا شاید تصور ما این باشد که می‌توان ابتدا تا انتهای محله‌ای را در یک قدم زدن چندساعته پیمود. اما برخی محله‌ها این ذهنیت را در هم می‌شکنند و نشان می‌دهند که محله می‌تواند محدوده بزرگ‌تری را در برگیرد و خودش شامل محله‌های کوچک‌تر شود اما همچنان محله‌ای باشد در یک کلان‌شهر بزرگ. ویژگی‌های ذکرشده را می‌توان در محله «رهنان» اصفهان سراغ گرفت. این محله به دلیل ساخت‌وساز میل و تعدد مغازه‌های میل‌فروشی به بازار میل اصفهان شهره است. قرارگرفتن زیر سایه این میل‌فروشی‌ها باعث شده دیگر ویژگی محله رهنان به چشم نیاید؛ اینکه رهنان بسیار

رهنان تمثالی از شهر است، تمثالی که باید‌ها و حتی نیاید‌های ساختار شهری را همان‌طوری که شهرهای بزرگ نشان می‌دهند، به نمایش می‌گذارد؛ تنگنای کوچکی که میان‌پرده‌ای در نمایش اصلی است.

هم‌محل قرارگرفتن دیگر کاربری‌های تجاری، اداری و فرهنگی‌اند و حتی با داشتن محلات خرد مقیاس‌تر که مثل محله‌های شهر در دسته‌بندی‌های رایج فقیر و غنی، امن و ناامن، فرهنگی و عوامانه قرار می‌گیرند.

رهنان مدل کوچک‌شده شهر است: با داشتن بافت تاریخی و گذشته‌ای که امروز نیز از آن کسب هویت می‌کند، با خیابان‌های اصلی و فرعی مابین آن‌ها که هم کارگاه‌ها و فروشگاه‌های میل را به‌عنوان شناسه محله در خود جای داده‌اند و

# کوچه به‌مثابه پل

نگاهی به کوچه ویلا



اصفهان بوده و غالباً بیش از یک باب ویلا در آنجا خریداری می‌کنند. از همین روست که قیمت ملک در این کوچه و حوالی‌اش از گذشته تاکنون نسبت به باقی مناطق رهنان بالاتر است و البته که ساکنان قدیمی آن، آنجا را جزئی از رهنان به‌شمار نمی‌آوردند. گویا افرادی متعلق به «مرکز»، خودشان را به هر دلیل به «پیرامون» رسانده و جایی برای ایجاد تمایز پیدا کرده باشند.

در هر محله، کوچه‌ای، خانه‌ای، گذری و قصه جایی هست که مردمان آن محله قصه‌اش را تعریف کنند. گاهی این داستان‌ها از به‌وجود آمدن آن مکان‌هاست و گاهی هم قصه آدم‌های آنجا. محله رهنان هم کم از این قصه‌ها ندارد. کوچه ویلا که در خیابان انوشیروان سابق (امام خمینی فعلی) و پشت کارخانه روغن نباتی ناز قرارگرفته است داستان مخصوص خودش را دارد. در اواسط دهه چهل خورشیدی، زمین‌های این کوچه به‌طور کامل و با بهترین مصالح روز ویلاسازی می‌شود. کوچه‌ای تماماً یک شکل که از آغاز تا پایان آن ویلاهایی در زمان خود لوکس در محلی نسبتاً خارج از شهر اصفهان ساخته می‌شود. زمانی که عمده خانه‌های محله رهنان طاق‌چشمه‌ای و خشت و گلی بوده است، این خانه‌ها به‌طور مشخص با اسکلت فلزی و آجر و آجرین امکانات مهندسی روز ساخته می‌شوند و نام کوچه به همین خاطر ویلا گذاشته می‌شود. اولین ساکنان این ویلاها هیچ‌کدام از اهالی رهنان نبوده‌اند؛ بسیاری از آن‌ها از خانواده‌های معروف و متمول

و پیوند این کوچه با خیابان شریف و گسترش شهری، سروشکل دیگری برای آن رقم زد. این کوچه در زمان آن قدر متمایز شده که اگر امروزه از اهالی رهنان آدرس کوچه ویلا را بپرسید، حتی اگر قصه‌اش را ندانند جاییش را بلدند.

پلی بین رهنان قدیم و جدید. یعنی رهنانی که جزئی از اصفهان نشده بود و رهنانی که جزئی از اصفهان است. شاید سازنده ویلاهای این کوچه فقط گمان می‌کرد منطقه‌ای بی‌بافتی برای ساکنان شهری می‌سازد، اما تغییر چهره رهنان

کوچه ویلا در نسبت با رهنان، جایگاهی مرزی دارد، هم رهنان است هم نیست. نه فقط از نظر محلی که قرار دارد، بلکه به لحاظ کارکردش. اگرچه امروزه بافت آن تغییر کرده، بسیاری از آن ویلاهای اسلوب‌دار جایشان را به آپارتمان‌های بدون اسلوب داده‌اند و ساکنان اولیه آن یا از آنجا رفته‌اند یا فوت کرده‌اند، اما برای چندی از اهالی رهنان که نمی‌خواهند از محله‌شان بروند و ماندن در محله‌های قدیمی خودشان هم دیگر به مذاقشان خوش نمی‌آید و خواهان نزدیکی بیشتر به اصفهان‌اند، کوچه ویلا نقش پیوند را بازی می‌کند. یک عامل تمایز. چیزی شبیه به



ساناز تولانیان

شاید تصور ما این باشد که می‌توان ابتدا تا انتهای محله‌ای را در یک قدم زدن چندساعته پیمود. اما برخی محله‌های این ذهنیت را در هم می‌شکنند و نشان می‌دهند که محله می‌تواند محدوده بزرگ‌تری را در برگیرد و خودش شامل محله‌های کوچک‌تر شود اما همچنان محله‌ای باشد در یک کلان‌شهر بزرگ



مریم فروغی

# چهار محله در یک محله

## شرحی از جزئیات رهنان

در طی هم‌صحنی با تعدادی از اهالی محله رهنان و افراد سرشناس و کسبه، اطلاعاتی درباره این محله جمع‌آوری شد که به صورت خلاصه در ادامه می‌آید. یکی از اهالی طاحونه (یکی از چهار محله رهنان) شروع به گفتن از قدیم محله می‌کند و از روی نقشه‌ای مرزها را برایمان مشخص می‌کند که تا اینجا ماشاده است و از اینجا به بعد طاحونه و آن طرف‌تر درب میدان و زاجان و چهارشاه که مجموعش می‌شود رهنان. بعد یکی یکی برایمان معانی این محلات را می‌گوید و از تاریخی که از اهالی قدیم شنیده است. درباره دعواهای چهار محله در قدیم می‌گوید و کل‌هایی که حالا هنوز هم به شوخی میانشان رایج است. دلیل آن زد و خوردها و دعواها هم به مسائل مختلفی برمی‌گشته که یکی از آن‌ها مربوط به تقسیم آب مادی میانی رهنان بوده است. علاوه بر صحبت‌های این فرد، اهالی دیگر نیز از اختلافات و تفاوت‌های این چهار محله بسیار می‌گفتند. هرکدام از محله‌ها به ویژگی

و خصیصه‌ای معروف بوده‌اند. مثلا اهالی محله زاجان را به نسبت اهالی طاحونه مردمانی آرام‌تر می‌دانسته‌اند یا مثلا محله چهارشاه مردمی مذهبی‌تر داشته است. حتی امروزه نیز دفتر امام‌جمعه و حوزه علمیه در این محله قرار دارد اما با وجود این اختلافات در ایام محرم همه باهم یکی می‌شوند. در قدیم حمام معروف رهنان هر محله سکوی ویژه خود را داشته است. به نوعی که امروزه نیز این حمام به حمام صلح معروف شده است. البته به لحاظ اقتصادی تفاوت‌های زیادی بین محله‌ها وجود دارد، به طور مثال قیمت زمین در ماشاده نسبت به دیگر محله‌ها بالاتر و حتی ساخت‌وساز خانه‌ها نیز در این محله بهتر است. اما آنچه واضح است اینکه اهالی محله‌ها با وجود همه اختلافات، خود را رهنانی می‌دانند، وصلت‌ها بین آن‌ها شکل گرفته است و خود را جدای از هم نمی‌دانند. به قول خودشان اگر گوشت هم را بخورند استخوان همدیگر را دور نمی‌اندازند.



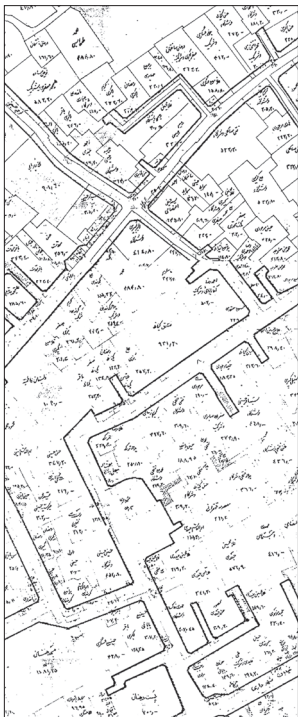
## چند فامیل و یک محله

### نقشه بخشی از فامیلی‌های رهنان

هر نام که بر پلاکی می‌نشیند، اطلاعاتی برای ما پدید می‌آید. یکی که از تمول مالی بیشتری برخوردار بوده، چند پلاک به نام می‌زند و دیگری تنها یک پلاک. گاهی هم چند نفر شریکی پلاکی را می‌خریده‌اند. چنین چیزی همچنان در شهر دیده می‌شود؛ اما جالبی این موضوع در گذشته‌های نه‌چندان دور، تجمع فرزندان نسل‌های گوناگون یک خاندان، دور هم بوده است. چند پلاک نزدیک یکدیگر را می‌خریده‌اند تا برادرها و خواهرها نزدیک یکدیگر باشند. نقشه مالکیت رهنان را هر چه دقیق‌تر دیدیم، نکات جالب‌تری برایمان روشن شد. پایه و اساس این نقشه گویا به سال ۱۳۵۴ بازمی‌گردد و طی ده‌های ۶۰ و ۷۰ با تغییر خط معابر مدام تغییر

کرده است. یکی با خطی زیبا نام تمام صاحبان پلاک‌های شهر را نوشته است. در این بخش از رهنان، چند فامیلی بیشتر تکرار شده است، فامیلی‌های «موجودی»، «کیانی»، «سهرابی»، «صفری»، «فتحی»، «کبیری» و «حیدری». در بخش‌هایی تراکم یک فامیلی زیاد می‌شود. نام صاحبان پلاک‌های بزرگ با «شرکا» همراه است: «اکبر صفری و شرکا»، «حسن مشهدی و شرکا»، «حسن فتحی و شرکا» و الی آخر. بعضی از فامیلی‌ها جالب است، مثل دو پلاک انتهای کوچه شهیدکیانی، روبه‌روی تکیه که به نام «حسین و علی پلنگ‌کش» است. خانم‌ها اما کمتر پلاکی به نامشان ثبت شده؛ پلاکی به نام «معصومه قهقرانی» در نزدیکی مسجد

رهنان، پلاکی به نام «فاطمه و صفرا علوی» و «گهربانو کبیری» در ضلع شمالی خیابان اباذر و پلاکی به نام «فاطمه زنجیر و شرکا» در ضلع جنوبی خیابان اباذر به چشم آمد. حمام تاریخی رهنان هم که گویا تاچندی پیش در مالکیت «جواد و شرکا» بوده است. برخی از پلاک‌ها هم که دیگر چیزی از آن‌ها باقی نمانده است؛ مثل سوپر بلوک شمال شرقی مسجد جامع رهنان که بسیاری از پلاک‌های مربوط به خانواده «فتحی» در آن بایر شده است. صاحبان املاک با گذر زمان می‌میرند و زمین و خانه را یا برای فرزندان‌شان به ارث می‌گذارند یا به خریدار می‌فروشند. باین حال، آنچه می‌ماند، شهر است و تمامی نام‌ها و خاطراتی که در دل خود نگه داشته است.



عباس کیانی

# تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری

رودرو با یکی از زنان رهنان



الهه باقری

بهداشت و اجازه پخت نان را هم از بهداشت گرفته است. او از مشکلات و فرازونشیب‌های خود از زندگی و این شغل می‌گوید. زمانی که از او می‌خواهم از خاطرات خوب خودش هم بگویم، لحظه‌ای سکوت می‌کند و می‌گوید: «انگار خاطرات خوب ندارم، از بس مصیبت کشیده‌ام.» در دلم می‌گویم: «آه و امان از دل زینب!»

زینب حرفه خود را از قالی بافی شروع کرده است و پس از ازدواج، برای خرجی خانه تصمیم می‌گیرد برای همسایه‌ها و محله‌های دیگر رهنان نان بپزد. او مشکلات و خشونت‌های بسیاری دیده؛ ولی با صبر و عشق و علاقه به بچه‌هایش، به زندگی خود ادامه داده است. به قول خودش، پشت تنور خرجی زندگی را از اول تا به الان خودش به دوش کشیده و تمام مخارج اعم از پول برق و آب و جبهیزیه دخترهایش را تأمین کرده است؛ حتی خانه‌ای که الان در آن ساکن است و گوشه‌ای از حیاط آن هم نان می‌پزد، خودش با نان‌پزی درست کرده است.

او می‌گوید: «آن موقع که نان می‌پختم، برای پسرهایم که سرباز بودند پشت تنور شرمی خواندم و الان هم برای امام‌حسین (ع) و ابوالفضل (ع) شعر می‌خوانم.» شعرهایش را برایمان می‌خواند و گوشه چشم‌هایش هم ترمی شود.

او اکنون از زندگی خود راضی است و خدا را شکر می‌کند و می‌گوید: «همیشه یک نان اضافه هم به مشتریان خود می‌دهم؛ چون آن دنیا ندارم که به آن‌ها بدهم و مشتری‌هایم هم راضی‌اند و همیشه به من می‌گویند: خدا برکت دهد و مرد و زن راضی هستند.»



تکه خمیر را در تنور می‌گذاشت. به خمیرها تا چند دقیقه دست نمی‌زدند تا در تنور سقوط نکند. نانواها هنگام برداشتن نان، تکه پارچه‌ای به دور دست خود می‌پیچیدند. آتش درون تنور یا از فضولات حیوانات مزروعی، خارثین، خاروخاشاک بود یا از هیزم. این موضوع به اوضاع و داشته‌های محلی بستگی داشت. این صحبت‌هایی است که با زینب بهرامیان درباره پخت نان می‌کنیم. او اکنون ۶۷ سال دارد و سال‌های بسیاری را دور خانه‌های مردم از کله‌سحر تا غروب آفتاب نان پخته است. او اکنون در حیاط خانه خودش به این حرفه مشغول است و جزو زنانی است که کارت

خاکستر را از داخل مخزن سوخت با جارویی از درخت گز یا سایر درختچه‌ها جمع می‌کند. پس از گذراندن این مراحل، خمیری را که ورز داده بودند، به شکل توپ درمی‌آوردند و سپس آن را پهن کرده و سطح زیری را مرطوب می‌کردند. همچنین اتفاق می‌افتاد که زنان نانوا روی خمیر کتجد می‌پاشیدند و سفیده تخم مرغ می‌مالیدند یا با دستانشان روی نان نقش می‌انداختند. سپس با وسیله‌ای به خمیر فشار وارد می‌کردند یا با کوبیدن آن بر دیوار داخلی تنور، موجب باقی ماندن آن روی دیواره تا پایان پخت می‌شدند. یک بالشتک کوچک وسیله‌ای بود که برای چسباندن خمیر استفاده می‌شد. نانوا

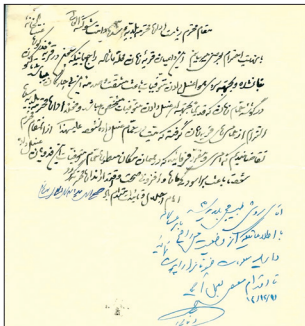
شغل نانواایی یا نان‌پزی از حرفه‌های دشوار بوده است که سامان بخشیدن به آن از زنان برعهده داشتند. آن‌ها آرد را آماده می‌کردند و به نانوا (نونه‌وا) خبر می‌داد. نونه‌وا زنی بود که در تهیه نان تنوری استاد بود. به وسیله او هیزم و بوته‌ها در اطراف تنور آماده می‌شد. همکاران نانوا دو زن دیگر بودند؛ یکی به نام «چونه‌گیر» و دیگری به نام «چونه پهن‌کن». نانوا، ابتدا تنور را به خوبی با جارو یا «سازه» تمیز می‌کرد؛ زیرا در غیر این صورت، نان به دیواره نمی‌چسبید. سپس، درون تنور را پر از سوخت می‌کرد و آتش می‌زد. وقتی مواد سوختنی به خاکستر تبدیل شد و داخل تنور به اندازه کافی داغ شد،

## بهداشتی کردن حمام رهنان



عبدالمهدی رهنانی

که در حمام است، به محل رخت‌شورخانه حمل کنند که آن آب از داخل قریه به خارج صحرا می‌رود و جنب همان قنات یک چاه حفر کنند که آب جنازه داخل چاه شود برای آنکه آشامیده نشود. موقتاً آن محل را غسلخانه قرار دهند تا آنکه بعداً برای غسلخانه و ساختمان آن یک محلی معین شود. در هر صورت غسل اموات در حمام‌ها جزو اقدامات ضد بهداشتی و ممنوع به حساب می‌آید و به موجب این اسناد، تلاش شد این سنت غلط از حمام‌های رهنان برداشته شود. متن و تصویر این سند را در ادامه می‌بینید:



و از آن‌ها التزام گرفته است: «اولا در هر ۲۵ یوم یک مرتبه زیرآب خزینه‌ها را بزنند و مرتباً عوض نمایند. ثانیاً اشخاص کچل را به هیچ وجه در حمام‌ها راه ندهند. ثالثاً لباس در حمام نگذارند شسته شود. رابعاً میت را مانع شوند از غسل دادن در حمام‌ها. اما اموات را باید کجا می‌شستند؟ آن‌ها سال‌ها و بلکه قرن‌ها اموات خود را در آن مکان تغسیل می‌کرده‌اند. در نتیجه، این موضوع با مخالفت‌هایی مواجه شد. بعضی از مردم رهنان به بخشدار سده نوشتند: «چون در قریه مذکور غسلخانه بنا نشده و به جهت سردی هوا، غسل دادن متوفیات باعث مشقت و صدمه این بیچارگان است، تاکنون در گوشه حمام رنان که قدیماً به جهت امر غسل دادن متوفیات مشخص می‌باشد و فعلاً اداره محترم بلدییه سده التزام از حمامی‌های قریه رنان گرفته که میت در حمام غسل داده نشود، علی‌هذا از آن مقام محترم تقاضا می‌کنیم که امر و مقرر فرمایید که در همان مکان منظوره حمام، متوفیات این فدویان غسل داده شود.» پزشک صحیه بلدییه در گزارشی به تاریخ ۱۳۱۴/۱۲/۱۲ پیشنهاد کرد: «برای آسایش اهالی فعلاً سنگ جنازه‌شویی را

«تغسیل» مردگان در حمام ممنوع است. این ماجرا درباره حمام رهنان نیز صدق می‌کرد. در چند سند موارد بهداشتی کردن حمام‌ها آمده است. در سال ۱۳۱۴ شهرداری‌ها اقداماتی را برای ممانعت از این کار شروع کردند. ابتدا مدیر دبستان دولتی «رنان» به حکمران اصفهان نوشت: «اوضاع صحی این قریه به علت نداشتن شعبه دکتر صحی کاملاً مختل و به واسطه عدم مراقبت، آب حمام‌ها کثیف و چون از ورود مبتلایان به امراض کچلی و غیره در حمام جلوگیری نمی‌شود، علی‌هذا این آب‌ها هم با همه میکروب امراض ساریه مخلوط و اطفال سالم نیز دچار این امراض می‌شوند و به علاوه چون غسلخانه در این قریه نیست و اموات خود را در آب حمام شست‌وشو می‌دهند، بدین جهت عموماً دچار امراض گوناگون می‌باشند.» مطابق سند مورد مطالعه بخشداری سده (خمینی‌شهر فعلی) به بخش رهنان یازنان عطف توجه کرده و تلاش کرده است سنت غلط تغسیل مردگان را در حمام‌های آنجا براندازد. مدیران بخشداری در قدم اول پنج استاد حمامی رهنان (رنان) را در بخشداری گردآورده

یکی از اقدامات اجتماعی که در دوره رضاشاه به اجرا درآمد، بهداشتی کردن وضعیت حمام‌های عمومی بود. ما از دورانی صحبت می‌کنیم که خانواده‌ها در داخل خانه حمام نداشتند و همه ناچار بودند از حمام‌های عمومی محله‌ها استفاده کنند. بنابراین حمام یکی از مکان‌های بسیار پر رفت‌وآمد مردم بود. آلودگی این محل باعث انتشار آلودگی در سراسر جامعه می‌شد. بدین خاطر اصلاح‌گران جامعه توجه زیادی به حمام‌ها نشان دادند. این اقدامات از سال ۱۳۱۰ با دستگاه اجرایی شهرداری و زور حکمران یا فرماندار آغاز شد. پروژه بهداشتی کردن حمام‌ها در چند مرحله و چندلایه پیش رفت. در مرحله‌ای اعلام شد حمام‌ها هر ۱۵ روز یک مرتبه لازم است آب خزینه خود را عوض کنند. سپس دستور دوش‌دار کردن حمام صادر شد. بعدها دستورهای دیگری از جمله ممانعت از تراشیدن سروصورت در حمام آمد. همچنین شستن لباس در حمام را ممنوع کردند. مدتی بعد هم در شهرک‌های اطراف اصفهان که ساختمان غسلخانه نداشتند و مردگان خود را در حمام غسل می‌دادند، این دستور صادر شد که

# هذا حمام، هذا سینما

درباره افتتاح سینما مهتاب رهنان



سجاد حقیقت قهرخی

**افتتاح سینمای رهنان در کنار این حمام زیبا شاید تصادفی باشد، اما اتفاق میمونی است که نباید به راحتی از کنارش گذشت و باید آن را گرمای داشت. تبریک به اهالی با فرهنگ رهنان!**

رهنان را بیشتر مردم اصفهان با خیابان شریف می‌شناسند و مغازه‌ها و کارگاه‌های مبل‌فروشی و صندلی‌سازی. اما رهنان ابعاد دیگری هم دارد که نباید از نظر دور داشت. برای من به‌عنوان بازدیدکننده‌ای از این محله چیزی که بیش از همه خوشایند است، پرداختن به فرهنگ و اولویت فرهنگی اهالی بومی در محله‌هاست. برای نمونه نام بردن از حمام رهنان به مثابه دستاوردی فرهنگی در میراث جهانی به‌عنوان حمام صلح به قدری جذاب است که تأسیس سینمایی در گوشه میدان امام حسین رهنان و در جوار حمام تاریخی این محله؛ سینمایی که در حال افتتاح شدن است و لقب اولین سینمای غرب اصفهان را از آن خود کرده است. پدیده‌ای نو در جهت تمرکززدایی از چهارباغ به‌عنوان تنها خیابانی که در شهر سینما دارد. سینما مهتاب رهنان زیرمجموعه بهمن سبز حوزه هنری است و با مشارکت آن ساخته شده است و این روزها اگرچه به خاطر همه‌گیری کرونا افتتاح رسمی‌اش به تأخیر افتاده است اما آرام آرام دارد خودش را برای استقبال از علاقه‌مندان آماده می‌کند. این سینمای زیبا و تازه تأسیس دو سالن صد و پنجاه نفره و سی نفره دارد و قرار است به‌جز اکران فیلم‌های سینمایی برای برگزاری تئاتر هم در اختیار گروه‌های نمایش قرار گیرد. با مدیر سینما گپی مختصر می‌زنم

و می‌فهمم به‌رغم سن کمش تجربه زیادی در اداره سینما دارد و پیش‌ازاین هم مدیریت یکی دو سینما را در اصفهان به عهده داشته است. می‌گوید حالا دیگر قرار نیست برای دیدن فیلم، مردم هزینه و وقت زیادی صرف کنند و تا چهارباغ بروند. افتتاح دو سینما در خوراسگان و رهنان اتفاق مهم فرهنگی است که دستاوردهای خوبی برای اهالی شرق و غرب اصفهان خواهد داشت.

درست می‌گوید اما ایده مهم‌تری هم در ذهنم تاب می‌خورد. افتتاح سینما در رهنان و در جوار بنایی که به‌عنوان سمبل صلح شناخته شده، می‌تواند پیامی آشکار از روزگار ما برای آیندگان باشد. سینما ابزار ما انسان‌های روزگار کنونی برای صلح و تمرینی در جهت ارتقای فرهنگی است. اگر روزگاری اهالی ماشاده و زاجان و چهارشاه و طاحونه در چهارگوشه سربینه حمام رهنان می‌نشستند و

حرف می‌زدند و اختلافاتشان را حل می‌کردند حالا آدم‌ها حول محوری به نام سینما جنگ‌ها را فراموش می‌کنند و تعامل می‌کنند و به صلح می‌رسند. افتتاح سینمای رهنان در کنار این حمام زیبا شاید تصادفی باشد، اما اتفاق میمونی است که نباید به راحتی از کنارش گذشت و باید آن را گرمای داشت. تبریک به اهالی با فرهنگ رهنان!

## صدای زنگ مدرنیته

تغییر شغل در رهنان

در روزگاران گذشته رهنان با توجه به موقعیت جغرافیایی و همچنین به علت روستا بودن، بیشتر مردمانش به کشاورزی و دامداری مشغول بودند. رهنان چهار محله داشت و اعضای هر محله، به خوب بودن محصول و دام خود به محله دیگر فخرفروشی می‌کردند. هنوز در رهنان رایج است که محله زاجان اغلب دامدار بودند و بسیار هم موفق بودند. درصد بیشتر گندم اصفهان را محصول خوب کشاورزی آنجا تأمین می‌کرده است. به طوری که بسیاری نام رهنان را این‌گونه معنی می‌کنند: «جایی که راه نان است»، سیستم کشاورزی در آنجا سیستم ارباب‌رعیتی بوده، اصولاً یک بزرگ مالک یا کدخدا وجود داشته و بقیه برای آن رعیتی می‌کردند. این‌طور که اهالی از قدیم به یاد دارند رهنان دو کدخدا داشته؛ یکی

حاج حسن سلطانی که کدخدای محله طاحونه بوده و دیگری حج محمد سهرابی کدخدای ماشاده. اکثر مردم برای این دو نفر کار می‌کردند. بر همین اساس سبک زندگی مردم رعیتی بوده است. مردم در حد بخورونمیر روزگار می‌گذرانند و کسی ملک و املاک آن‌چنانی نداشته است. اما صدای بوق کارخانه‌ها به رهنان نیز رسید و خیلی‌ها را باوجود مسافت طولانی برای کار به سمت چهارباغ بالا کشاند. این‌طور که مردم از آن زمان به یاد دارند بسیاری حتی از شش سالگی در کارخانه‌ها شروع به کار می‌کردند و بخشی از نیروی کارخانه‌ها از رهنان تأمین می‌شده است. گویی مردم منتظر رفاه بودند و به دنبال شرایطی بهتر برای زندگی. مردم می‌گفتند با رفتنشان به کارخانه‌ها اوضاع معیشت و زندگی‌شان نیز تغییر کرد. خیلی‌ها توانستند

برای خود خانه بخرند، فرش و اسباب جدید برای زندگی خود تهیه کنند، زمین بخرند و روزگار شکل بهتری را به آن‌ها نشان داد. یکی از اهالی رهنان که خود از کارگران کارخانه‌ها بوده تعریف می‌کرد: «ساعت چهار صبح از رهنان پیاده راه می‌افتادیم که ساعت شش صبح به آنجا برسیم. تا مدت‌ها پیاده می‌رفتیم. جاده به سمت شهر که خیابان شریف فعلی است طوری خاکی بود که تا بالای کفش‌هایمان در خاک می‌رفتیم و می‌شود تصور کرد که موقع زمستان اوضاع چطور بوده است! تا اینکه بعد از مدتی دوچرخه روی کار آمد و با دوچرخه‌ها به سمت کارخانه می‌رفتیم. بعد از آن نیز سه نفر به اسم حاج‌علی ملایی، حاج محمد کویری و سیدبهاء‌الدینی سه ماشین فورد آوردند. هرروز همه کارگران را سوار می‌کردند و می‌بردند به سمت کارخانه‌ها و هرکس یک قران می‌داد. با پولی که کارخانه‌ها به مردم می‌دادند خیلی بهتر امور زندگی‌شان می‌گذشت.» شاید همین عامل باعث شده مردم از زندگی کشاورزی فاصله بگیرند. مشاغل جدید دیگری نیز در رهنان درگذر زمان رواج یافت. سیمان‌کاری و آسفالت‌کاری

مردم رهنان معروف بود. مردم از نقاط مختلف می‌آمدند و سیمان‌کاران رهنانی را با خود می‌بردند. اما بعد از این مسائلی که درخصوص شغل و کاسبی مردم رهنان گفته شد، باید مسئله‌ای دیگر را مطرح کرد که آن، مهاجرت بسیاری از مردم برای پیدا کردن کار به سمت آبادان و فعالیت در شرکت نفت بود. می‌گفتند اهالی رهنان در آبادان زیاد بودند. حتی عده‌ای نیز از آنجا روانه کویت می‌شدند و کارشان آوردن جنس یا انجام کارهای دیگر در آنجا بوده است. کار در کارخانه و به‌طور کل، مهاجرت کاری مردم به خارج از رهنان و همچنین شکل‌گیری زندگی مدرن و به‌وجود آمدن خواسته‌ها و تقاضاهای جدید شهری، مردم رهنان را از زندگی کشاورزی و دامداری دور کرد. مردم رهنان مردمانی زحمت‌کش بودند و برای یادگیری علم و فن و کسب‌وکار جدید تلاش می‌کردند. امروزه نیز به همین صورت است. برخلاف تصور مردم که فکر می‌کنند رهنانی‌ها اغلب مبل‌فروش هستند، این‌گونه نیست. آن‌ها به مشاغل دیگر و شغل‌های آزاد نیز مشغول‌اند و بسیاری هم در شاپور جدید که در نزدیکی رهنان است امروزه شروع به کار کرده‌اند.

**یلدا فروزنده نویسنده مهمان**

تحریریه افسانه دهکامه، عادل امیری، ساناز تولانیان، عباس کیانی  
سجاد حقیقت قهرخی، الهه باقری، عبدالمهدی رجانی و مریم فروغی  
عکاس فاطمه صفری  
ویراستاران وحیده ماهری و مانده رثوفی

صاحب امتیاز شرکت فرهنگ، هنری و مطبوعاتی پیام اصفهان زیبا  
مدیرمسئول قدرت‌اله نوروزی  
سردبیر امیر طاهری  
دبیر ویژه نامه هاجر مهرجویان  
صفحه‌آرا رضا موحدی فرد



اصفهان زیبا  
همراه